

# یک نگاه دیگر به شیرین در چشمه

مقاله آقای دکتر پورجوادی به نام «شیرین در چشمه» حاوی برداشت و نکاتی است که اگر فخر گرگانی و نظامی گنجوی اسیران خاک نبوده، چه بسا فریاد برمی داشتند که: ما کجاییم در این بحر تفکرتو کجایی! و من اگر با همه کم وقتی و برخلاف معمول خود وارد این بحث می شوم، برای آن است که مانند هر فارسی زبان و امداار این دو بزرگوار هستم و در حد توان خویش خود را ملزم به ادای دین می بینم.

۱) رابطه عاشقانه خسرو و شیرین، آنگونه که نظامی شرحش را آورده، نه به هیچ وجه جنبه «فلسفی و عرفانی» دارد و نه «مسئله نظر» در آن مطرح است. سرشت خسرو دور از آن بوده است که بتواند قهرمان یک عشق عرفانی قرار گیرد. ما به شخصیت تاریخی او کاری نداریم که با سبکریهایش زمینه اقتراض دولت ساسانی را فراهم کرد و پسرش شیرویه به او نوشت «چندین هزار زن آزاد و بنده در کوشک خویش بازداشتی، و به همه نرسیدی...» (تاریخ بلعمی، انتشارات وزارت فرهنگ، ص ۱۱۶۲)؛ تنها منظومه نظامی را در نظرمی گیریم که او را شاهزاده ای معرفی می کند که مفهوم عشق در نظرش جز بهره وری از تن و کامروایی نیست. گواه بر این معنی به قدری زیاد است که تفصیل آن موجب اطاله کلام خواهد شد. از آن جمله است رابطه اش با خود شیرین که در همخوابگی با او شتابزدگی عطش آلودی دارد؛ نیز سخنش با امیران و سالاران در آن مجلس کذا که از آنان

می پرسد:

که خوبانی که در خورد فریش اند  
به عالم در کد امین بقعه بیش اند؟

(خسرو و شیرین، چاپ بزمان، ص ۱۷۸)

و آنان نشانی شکر اصفهانی را به او می دهند و او در طلب او روانه می شود. شکر او را فریب می دهد و کنیزش را به جای خود با او هم بستر می کند، و سترانجام، شب زفافش با شیرین که چون شیرین او را مست می بیند به شوخی دایه پیرش را در عوض خود به حجله می فرستد آیا چنین کسی می تواند در عشق با عالم نظر و معنی ارتباطی داشته باشد؟

نظامی با همه پارسا منشی نسبت به جاذبه جسم و ظرایف کام و رزی حساسیت خاصی دارد، و از این رو به همان اندازه مضر به گزاردن حق عشق جسمانی است که به گزاردن حق عشق متعالی. اما در همین منظومه خسرو و شیرین، اگر کسی باشد که عشق حقیقی را در خود تجسم دهد، آن فرهاد است نه خسرو. وی در دل دادگی ناکام سوزانش یادآور شوالیه های قرون وسطای اروپا می شود که برای یک نگاه و یا یک سخن معشوق آماده بودند تا جان خود را نثار کنند. فرهاد از جانب نظامی به عمد در برابر پرویز قرار داده شده است تا دو گرایش متضاد و مقابل را بنمایاند.

۲) اقا «نظر اول» خسرو بر بدن شیرین که در مقاله «مفصل ترین و عمیق ترین بخشهای کتاب» خوانده شده

و با نگاه نخست رامین بر چهره ویس از «ویس و رامین» مقایسه گردیده، و هر دو با رشته ای به «عرفان» اتصال داده شده و جنبه «تمثیلی» یافته، باید گفت که متأسفانه چنین نیست و نظاره شیرین از جانب خسرو در اصطلاح امروز بیش از یک چشم چرانی عادی نمی تواند تلقی شود و واکنش رامین نیز با همه غلو شاعر در فرو افکندن او از اسب، از شور بلوغ جوانی مایه می گیرد و تمام ماجرای «ویس و رامین» از آغاز تا کشته شدن مؤبد، حکایت از بودگی خاککی رامین به وجود ویس بانو دارد و اثری از «معانی خاص» که اندکی برتر از تعاطی جسم باشد در آن دیده نمی شود. و اما دیدار خسرو از شیرین، هنگامی که مشغول شست و شو است آن نیز مبین افروختن احساس دیگری جز میل در او نیست؛ زیرا پس از آنکه شیرین ناگهان ناپدید می شود، تأسف می خورد که چرا «آن گل را نچیده» یعنی او را به چنگ نیاورده؛ آنگاه به یاد نصیحت آن هندو می افتد:

نصیحت بین که آن هندو چه فرمود

که چون مالی بسیاری زود خورزود  
۳) سایر نکته هایی که در مقاله مطرح گردیده از نوع:

وقوع حادثه «در فضای باز» و ربط آن با «آسمان» که در آن حکم قضا بتواند «بدون مانع فرود آید!»؛ و پیوند این امر با «بهشت و عالم مینو»، و ایستاده بودن عاشق در زیر درخت که این درخت بتواند نمودار «درخت عشق» باشد، و چشمه آب که این آب بتواند نمودگار آب حیات (چون از لحاظ زلالی به آن تشبیه گردیده) قلمداد گردد، و از همه عجیب تر تطابق مورد با «مئل افلاطون» و آب تنی کردن شیرین را با «جمال آفتاب حقیقت» ربط دادن، و تن او در چشمه را به افتادن عکس ماه در آب معطوف کردن و آنگاه ربط ماه با «حدیث رؤیت ماه و روئیت خدا» و پیوند همه آنها با «لقای وجه الله در بهشت» (پاورقی) و دلیل حضور آسمان را آن گرفتن که چون شیرین ناپدید می شود، خسرو در جستجوی او به

«رابطه عاشقانه خسرو و شیرین، آن گونه که نظامی شرحش را آورده، نه به هیچ وجه جنبه «فلسفی و عرفانی» دارد و نه «مسئله نظر» در آن مطرح است.»

«نظامی با همه پاراسمانشی نسبت به جاذبه جسم و ظرایف کام‌ورزی حساسیت خاصی دارد، و از این رو همان اندازه مصر به گزاردن حق عشق جسمانی است که به گزاردن حق عشق متعالی.»

«اگر فخرگرگانی و نظامی گنجوی اسیران خاک نبودند، چه بسا فریاد برمی داشتند که:

ما کجائیم در این بحر تفکر تو کجا!»

«درخت» نگاه میکند، نه بر خاک، و جستن رمز و عمق، از پرنده‌ی که نیمه پایین بدن شیرین را پوشانده و مفهوم کنایه‌ای «ناف» را از شعر صوفیانه استخراج کردن، و اینکه شاعران عارف مشرب از اعضای تحتانی بدن معشوق نامی نبرده و به اعضای فوق ناف اکتفا کرده‌اند، و از این معنی یک اصل عرفانی ترتیب دادن، و به تن شویبی وصل کردن؛ و «ناف» را مبین و مرزگاه «نشئه جنینی و نشئه دنیوی» انگاشتن، و مفاهیمی چون «عالم مُلک و ملکوت و ساحت عشق و ساحت محسوس» را از طریق آن متمایز کردن، و داستان خسرو و شیرین را تجربه‌ای از «شهود معانی» در «عالم ملکوت و مثال» دانستن که به «مرغزار عالم جان قدم گذاشته اند» و «به شاهد قدسی در چشمه حیات مینوی نظر دوخته» و جنبه معنوی و عرفانی به «حریر نیلگونی» که شیرین بر کمر بسته بخشیدن، و انتخاب جنس و رنگ آن را قرینه بر «آسمانی» بودن عشق دودلداده شناختن، و قباب پیشین زن را کنایه از عشق جسمانی — که آن را به دور انداخت — و این «پرنده نیلگون» را کنایه از پذیرش «عشق آسمانی» — که آن را پذیرفت — و این «پرنده نیلگون» را کنایه از پذیرش «عشق آسمانی» — که آن را پذیرفت — انگاشتن؛ و بُعد «مابعد الطبیعی» به پوشیده ماندن «اعضای تحتانی» شیرین بخشیدن، و این پوشش را وسیله یک قدم نزدیک تر شدن به «معانی عرفانی رمزی اعضای فوقانی بدن» گرفتن، و معنی خاصی به حجاب گیسوی زن بخشیدن؛ و کنار رفتن آن را «نقطه اوج حادثه» حساب کردن، و مشاهده روی شیرین از جانب خسرو را «کمال نظر» خواندن، و تبادل نگاه از جانب آن دو را مانند عشق های مورد وصف عطار و مولوی «نقطه اوج» و ذوب عاشق و معشوق در وجود یکدیگر شناختن؛ و سرانجام، اسب شیرین را که شدید نام دارد «نمودگار روح» حساب کردن (پاورقی)؛ همه اینها از غرائب استنباط و مغایر با موازین عقلی و اصول نقد ادبی است؛ و موضوع، از نظر کسانی که اندکی با منظومه نظامی و کتاب فخرگرگانی آشنا باشند، به قدری واضح است که احتیاج به هیچ بسط مقال ندارد. نظامی که در کنار سرودن عشق پاکبازانه و معنوی، ذوقی برای توصیف عشق های اعیانی و کامروا نیز دارد، درباره خسرو و شیرین خود می‌گوید:

کمر بستم به عشق این داستان  
صلای عشق در دادم جهان را  
زمن نیک آمد این، اربدانویسند  
به مزد من، گناه خود نویسند

(خسرو و شیرین، ص ۲۷)

(محمدعلی اسلامی ندوشن)

